

گزارش تقیه در منابع روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت عباس محمودی^۱

چکیده

«تقیّه» با قیود و شرایطش حکمی قرآنی است. یکی از اختلافات شیعه و اهل سنت، گستره و شرایط همین حکم است. منابع کهن و معتبر اهل سنت، روایات بسیاری درباره «تقیّه» دارد که مجموع آن می‌تواند گستره و شرایط این حکم را از دیدگاه قدمای سنی، روشن سازد. پژوهش حاضر تلاش کرده با استخراج روایات تقیه از منابع روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت، مجموعه‌ای کامل‌تر از گذشته درباره این موضوع را ارائه کند. نگاشته کنونی، می‌تواند منبعی برای پردازش‌های آینده در پاسخ به شبهات تقیه باشد. تقیه در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تقیه در کلام و کردار صحابه و تابعان، بخش‌های این نوشتار را شکل می‌دهد.

واژگان کلیدی

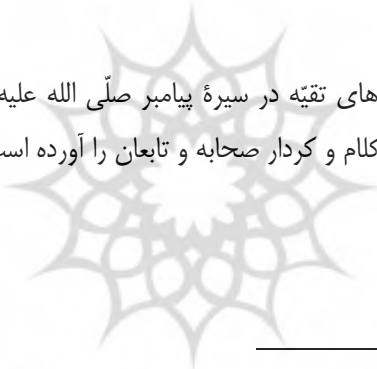
کتمان، مدارا، اکراه، مصطلح الحدیث، علوم حدیث تطبیقی

درآمد

تقیه، زمینه برخی از شبهه‌های اهل سنت نسبت به شیعه شده است.^۲ گرچه این شبهات با توجه به ریشه قرآنی^۳ حکم و پاسخ‌های متعدد عالمان شیعه، مردود است؛^۴ اما گردآوری روایات تقیه از منابع اهل سنت، پاسخی دیگر بر این شبهه‌ها خواهد بود. پژوهش حاضر زمینه تطبیق موضوع در شیعه و اهل سنت را فراهم کرده و می‌تواند مرجعی برای تحقیقات آینده باشد.

تاکنون آثار متعددی درباره تقیه منتشر شده،^۵ ولی کمتر کسی به تکمیل نمونه‌های آن در اهل سنت توجه کرده است. گستره این تحقیق، افزون بر روایات نبوی، شامل سخنان و کردار صحابه و تابعان نیز می‌شود؛ چون بر پایه تعریف اهل سنت، این گزارش‌ها نیز ریشه در حدیث دارد.^۶ متن‌های موجود در این نگاشته، برگرفته از موضوعات مختلف حدیثی بوده که پیگیری آن به افزایش قابل توجه روایات تقیه در اهل سنت می‌انجامد. همه متون، افزون بر اخراج، تخریب متنی و محتوایی شده و با ترجمه آمده است.

بخش نخست نوشتار، نمونه‌های تقیه در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را گردآوری کرده و بخش دوم، نمونه‌های مرتبط با کلام و کردار صحابه و تابعان را آورده است.



۲. ن. ک: مبانی الفقه الفعّال، ص ۱۱۳؛ منهاج السنّة النبویّة، ج ۱، ص ۳۷ و ۶۸.

۳. مانند «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.» یعنی مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز او را از دوستی خدا بهره‌ای نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند، شما را از عقوبت خود می‌ترساند و بازگشت همه به سوی خداست. (آل عمران، ۲۸) و «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ.» یعنی هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد عذابی سخت خواهد داشت مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود. (نحل، ۱۰۶).

۴. ن. ک: مبانی الفقه الفعّال، ص ۱۱۳.

۵. مانند «التّقیّة فی الفکر الاسلامی»، از مرکز الرّسالة، «مفهوم التّقیّة فی الفکر الاسلامی» از هاشم موسوی، «واقع التّقیّة عند المذاهب و الفرق الاسلامیّة من غیر الشیعة الامامیّة از ثامر هاشم عمیدی.

۶. ن. ک: اصول الحدیث، ص ۱۹ و ۲۷؛ مجموعه مباحث رجالی استاد سید جواد شبیری، ج ۳، (اسناد کامل الزّیارات، نسخه دست‌نویس موجود در کتابخانه مرکز تخصصی حدیث حوزه).

الف) تقیه در گفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله

گزارش‌های متعددی از تقیه در گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که در این بخش، نمونه‌هایی از آن ارائه می‌شود. ویژگی این نمونه‌ها، اشاره آن به ابواب مختلف حدیثی است. مطالعه این گزارش‌ها نشان می‌دهد که افزون بر کلیدواژه «تقیه» می‌توان از واژگان کلیدی دیگری چون «اکراه» و «خوف» هم استفاده کرد.

یکم: صحیح بخاری

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِيمَنْ يُكْرِهُهُ اللَّصُوصُ فَيُطَلَّقُ: لَيْسَ بِشَيْءٍ.
وَبِهِ قَالَ ابْنُ عُمَرَ وَ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَ الشَّعْبِيُّ وَ الْحَسَنُ.^۷

ابن عباس درباره کسی که دزدها او را مجبور کردند که زنش را طلاق دهد و او هم طلاق داده، می‌گوید: آن طلاق به حساب نمی‌آید. ابن عمر، ابن زبیر، شعبی و حسن نیز چنین گفته‌اند.

ابن عباس در ادامه برای تأیید سخن خود به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد

نموده:

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کارها بستگی به نیت دارد.

دوم: گزارش دیگری از صحیح بخاری

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ عَنْ مَالِكٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ أَبِي بَكْرٍ أَخْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لَهَا: أَلَمْ تَرَ أَنَّ قَوْمَكَ لَمَّا بَنَوْا الْكَعْبَةَ اقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَرُدُّهَا عَلَيَّ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: لَوْلَا حَدِيثَانِ قَوْمِكَ بِالْكَفْرِ لَفَعَلْتُ.^۸

۷. صحیح البخاری (دار الفکر)، ج ۶، ص ۲۵۴۵: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

۸. صحیح البخاری (دار الفکر)، ج ۲، ص ۱۵۶؛ صحیح مسلم، ج ۴ ص ۹۷؛ سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۱۴.

عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمودند: آیا نمیبینی قوم تو وقتی کعبه را بنا کردند، آن بنای حضرت ابراهیم را کوتاه گذاشتند و برخلاف آن کعبه را بنا کردند؟ عایشه می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا نمی‌خواهید خانه خدا را به همان اسلوبی که حضرت ابراهیم بنا نهاده بود، برگردانید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر نبود که قوم تو تازه از کفر بیرون آمده‌اند، انجام می‌دادم.

همین حدیث در جایی دیگر از صحیح بخاری و منابعی دیگر با عباراتی متفاوت، آمده است.^۹

سوم: گزارشی مجدد از صحیح بخاری

حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ سَمِعَ عُرْوَةَ
بِْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: إِئْتِنَا لَهُ بِسَسِ أَخُو الْعَشِيرَةِ. - أَوْ ابْنَ الْعَشِيرَةِ
- فَلَمَّا دَخَلَ أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ الَّذِي قُلْتَ،
ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْكَلَامَ! قَالَ: آيَ عَائِشَةَ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ
- أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ - اتِّقَاءً فُحْشِهِ.^{۱۰}

عایشه می‌گوید: شخصی خواست نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شود. حضرت فرمود: به او اجازه دهید که از خاندان بدی است. وقتی وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به نرمی با وی سخن گفتند. گفتم: ای رسول خدا! درباره او چنان گفتید و سپس این‌گونه با او سخن رانیدید؟ حضرت فرمود: ای عایشه! بدترین مردم کسی است که دیگران از ترس زبانش او را رها کنند.

۹. صحیح البخاری (دار الفکر)، ج ۲، ص ۱۵۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۳۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۹.
(این متن از حیث محتوایی دارای اشکالاتی است که اکنون، فرصت پرداختن به آن نیست.)
۱۰. صحیح البخاری (دار ابن کثیر)، ج ۵، ص ۲۲۵۰، ج ۵۷۰۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۰۱.

چهارم: سنن ابن ماجه

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يُونُسَ الْفَرِيَابِيُّ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُؤَيْدٍ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ الْهَدْلِيِّ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَبِي ذَرِّينَ الْغِفَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَ النَّسِيَانَ وَ مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ ۱۱.

خداوند، خطا و فراموشی و چیزهایی را که بر آن مجبور شده‌اند از امت من گذشت کرده است.

این حدیث به شکل‌های مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده که از حیث محتوای محل بحث، شبیه یکدیگرند.^{۱۲}

پنجم: مصنف ابن ابی شیبیه

حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ عَنْ إِسْرَائِيلَ بْنِ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» ۱۳.

کسی که هیچ‌گاه تقیه نمی‌کند، ایمانی ندارد.^{۱۴}

ششم: الامثال ابن حبان

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى الضَّرِيرِ حَدَّثَنَا شَبَابَةُ عَنْ وَرْقَاءَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَجَّاجَ يَخْطُبُ فَذَكَرَ كَلَامًا أَنْكَرْتُهُ فَأَرَدْتُ أَنْ أُغَيِّرَهُ فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ. قَالُوا: وَ كَيْفَ يُذِلُّ نَفْسَهُ؟ قَالَ: يَتَعَرَّضُ مِنَ الْبَلَاءِ بِمَا لَا يُطِيقُ ۱۵.

۱۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۵.

۱۲. ن. ک: همان، ح ۲۰۴۴.

۱۳. المصنف لابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۴۷۴، ح ۳۳۰۴۵؛ السنه، ج ۴، ص ۶۱؛ الابانة الكبرى، ج ۲، ص ۸۵۹.

۱۴. گرچه در این متن، نام پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده، اما سیوطی و متقی هندی آن را به ایشان منتسب کرده‌اند. (جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۹۶).

۱۵. الامثال، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۵۲؛ البصائر و الذخائر، ج ۷، ص ۲۳۸؛ المعجم اللوسط، ج ۵، ص ۲۹۴، ح ۵۳۵۷.

ابن عمر می‌گوید: حجاج، سخنرانی می‌کرد و من گوش می‌دادم. یکباره سخنی گفت که آن را قبول نداشتم. تصمیم گرفتم تا به او اعتراض کنم؛ اما به یاد سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ افتادم که فرمود: سزاوار نیست مؤمن، خود را خوار سازد. پرسیدند: چگونه کسی خود را خوار می‌کند؟ فرمود: خود را در معرض بلایی قرار می‌دهد که توانایی تحمل آن را ندارد.

این سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به صورت‌های مختلفی نقل و به‌کارگیری شده است.^{۱۶}

هفتم: الزهد الكبير بیهقی

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَا ذَرٍّ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كُنْتَ فِي حُثَالَةٍ؟ ... قَالَ: مَا تَأْمُرُنِي يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: إِصْبِرْ، إِصْبِرْ، إِصْبِرْ. خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَخَالِفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ.^{۱۷}

ابوذر می‌گوید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ای ابوذر، اگر در بین مردم پست گرفتار شدی چه خواهی کرد؟ ابوذر گفت: دستور می‌دهید که چه کنم ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: صبر کن، صبر کن، صبر کن. در ظاهر با مردم باش؛ اما در کارها با آنان نباش.

هشتم: التفسير الكبير فخر رازی

قَالَ الْحَسَنُ: أَخَذَ مُسَيْلَمَةَ الْكَذَّابُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا: أَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَفَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. وَكَانَ مُسَيْلَمَةُ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ بَنِي حَنِيفَةَ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولُ قُرَيْشٍ. فَتَرَكَهُ. وَ دَعَا الْآخَرَ فَقَالَ: أَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ

۱۶. ن. كنه المصنف لعبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۴۸، ح ۲۰۷۲۱؛ الورع، ج ۱، ص ۱۵۵؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲،

ص ۱۳۳۲، ح ۴۰۱۶؛ شعب الایمان، ج ۷، ص ۴۱۹؛ مسند البزار، ج ۷، ص ۲۱۸.

۱۷. الزهد الكبير، ج ۱، ص ۱۱۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۸۶، ح ۵۴۶۴.

اللّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ: أَ فَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللّهِ؟ قَالَ: إِنِّي أَصَمُّ؛
 ثَلَاثًا؛ فَقَدَّمَهُ وَ قَتَلَهُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛
 فَقَالَ: أَمَا هَذَا الْمَقْتُولُ فَمَضَى عَلَى صِدْقِهِ وَ يَقِينِهِ فَهَنِيئًا لَهُ؛ وَ أَمَا
 الْآخَرَ فَقَبِلَ رُحْصَةَ اللّهِ فَلَا تَبِعَةَ عَلَيْهِ.^{۱۸}

حسن بصری می‌گوید مسیلمه کذاب دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستگیر کرد. به یکی از آنها گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خداست؟ او پاسخ داد: بله. سپس پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من نیز رسول خدا هستم؟ پاسخ داد: آری. - مسیلمه ادعا می‌کرد که او پیامبر بنی حنیفه است و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر قریش - پس او را رها کرد. دیگری را خواست و به او گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خداست؟ گفت: آری. سپس پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من نیز رسول خدایم؟ وی پاسخ داد: نمی‌شنوم!!! و این کار سه بار تکرار شد. مسیلمه او را گرفت و کشت. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. ایشان فرمود: آن کسی که کشته شد در راه راستی و اعتقادش کشته شد؛ گوارایش باد. دیگری نیز آنچه را خدا اجازه داده بود، انجام داد؛ پس پیگردی ندارد.

نهم: احکام القرآن حصّاص

رَوَى مُعَمَّرٌ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ أَبِي عُبَيْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ -
 إِلَّا مَنْ أَكَرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ - قَالَ: أَخَذَ الْمُشْرِكُونَ
 عَمَّارًا وَ جَمَاعَةً مَعَهُ فَعَدَّبُوهُمْ حَتَّى قَارَبُوهُمْ فِي بَعْضِ مَا أَرَادُوا.
 فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. قَالَ: كَيْفَ كَانَ
 قَلْبُكَ؟ قَالَ: مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ. قَالَ: فَإِنْ عَادُوا فَعُدَّ.^{۱۹}

درباره آیه شریفه، از نوه عمار یاسر روایت شده: مشرکان، عمار و عده‌ای از همراهانش را گرفته و شکنجه کردند تا اینکه آنها بعضی از خواسته‌های

۱۸. التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۲؛ احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۳؛ تفسیر الألوسی، ج ۳، ص ۱۲۲.

۱۹. احکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳.

کفار را پذیرفتند. سپس عمّار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و اظهار ناراحتی کرد. حضرت پرسیدند: هنگامی که خواسته آنها را پذیرفتی، دلت چگونه بود؟ عمّار پاسخ داد: با ایمان محکم شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس اگر دوباره نیز چنین کردند تو نیز دوباره همان کار را انجام بده.

دهم: تاریخ دمشق ابن عساکر

و يَقُولُ ابْنُ سَلَامٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَهُ أَنْ يُصَلِّيَ الصَّلَاةَ لَوَقْتِهَا ثُمَّ يُصَلِّيَ مَعَ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يُأَخِرُونَ الصَّلَاةَ نَافِلَةً.^{۲۰}

ابن سلام می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او امر کردند که نماز را در وقتش بخواند سپس همراه با فرمانروایانی که آن را به تأخیر می اندازند نیز از روی استحباب بخواند.

یازدهم: الفتاوی الکبری ابن تیمیه

قَالَ نَصْرُ بْنُ حَاجِبٍ: سُئِلَ ابْنُ عَيْنَةَ عَنِ الرَّجُلِ يَعْتَدِرُ إِلَى أَخِيهِ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي قَدْ فَعَلَهُ وَبُحِرِفَ الْقَوْلَ فِيهِ لِيُرْضِيَهُ؛ لَمْ يَأْتُمْ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُ: «لَيْسَ بِكَاذِبٍ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ النَّاسِ يَكْذِبُ فِيهِ». فَإِذَا أَصْلَحَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ.^{۲۱}

نصر بن حاجب می گوید از ابن عیینه پرسیده شد: مردی از برادر خویش به جهت کاری که کرده، عذرخواهی می کند؛ اما واقعیت آن کار را تحریف کرده تا او را راضی کند. آیا به دلیل این تحریف، گناه کار نیست؟ ابن عیینه گفت: آیا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیده ای که فرمود: «کسی که با دروغ بین دو نفر را اصلاح کند، دروغگو نیست.» بنابراین اگر او بین خود و برادر مسلمانش را اصلاح کند بهتر از آن است که بین دیگران را اصلاح کند.

۲۰. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۰۵.

۲۱. الفتاوی الکبری، ج ۶، ۱۲۷؛ اعلام الموقعین، ج ۳، ص ۲۱۶.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها دیگران را به آیه تقیه ارجاع می‌دادند بلکه خود نیز به آن عمل می‌کردند.

ب. تقیه در گفتار و کردار صحابیان و تابعان

گزارش‌های فراوانی از تقیه در گفتار و رفتار صحابه و تابعان، دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن، ذکر می‌گردد. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که قیود و شروط آیه تقیه در قرآن کریم از دیدگاه صحابیان و تابعان، چه بوده و گستره این حکم چه مقدار بوده است.

یکم: صحیح بخاری

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي عَنْ ابْنِ أَبِي ذَيْبٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمَقْبُرِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَائِيْنِ؛ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَيْتُهُ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَيْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ.^{۲۲}

ابوهریره گفت: دو ظرف داشتم که احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن نگاه‌داری می‌کردم؛ یکی را در بین مردم انتشار دادم و اگر دیگری را می‌گشودم، گلویم بریده می‌شد.

ابوهریره بارها این سخن را بر زبان رانده بود و گزارش‌های مختلفی از آن، وجود دارد.^{۲۳}

دوم: گزارش دیگری از صحیح بخاری

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ: إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ.^{۲۴}

ما در برابر گروهی، لبخند می‌زنیم؛ اما دل‌هایمان آنان را لعن می‌کند.

سوم: گزارشی مجدد از صحیح بخاری

۲۲. صحیح البخاری (دار ابن کثیر)، ج ۱، ص ۴۲.

۲۳. ن. کذ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷ و ۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۴۳؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۰۷ و ۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱؛ جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۲۱؛ المصنف لعبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۲۶۲، ج ۲۰، ص ۴۹۶.

۲۴. صحیح البخاری (دار الفکر)، ج ۵، ص ۲۲۷؛ الزهد، ج ۲، ص ۵۹۰؛ الحلم، ج ۱، ص ۶۹؛ قوت القلوب، ج ۲، ص ۳۶۳ و نیز ن. کذ: انوار البروق، ج ۴، ص ۲۳۶.

عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ، أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ أَنَّهُ قَالَ: مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ، فَمَا اسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيِّبَةً لَهُ؛ حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ. فَلَمَّا رَجَعْتُ وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَدَلْتُ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ. قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ سِيرَتُ مَعَهُ، فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مِنَ اللَّتَانِ تَظَاهَرْتَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَزْوَاجِهِ؟ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ. قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ، فَمَا اسْتَطِيعُ هَيِّبَةً لَكَ.^{٢٥}

ابن عباس می گوید: یک سال منتظر ماندم تا درباره آیه‌ای از عمر بن خطاب سؤال کنم؛ ولی به دلیل ترس از او، جرأت نکردم؛ تا اینکه زمانی به حج رفت و من هم با او رفتم. در مسیر بازگشت، میانه راه برای قضای حاجت به سمت درخت اراک رفت. من منتظر شدم تا فارغ شد. آنگاه نزد او رفتم و گفتم: ای امیر مؤمنان! آن دو زن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در برابر ایشان با یکدیگر هم‌پیمان شدند، چه کسانی بودند؟ عمر گفت: حفصه و عائشه. به او گفتم: به خدا قسم یک سال است می‌خواستم این را از تو بپرسم؛ اما ترس از تو اجازه نمی‌داد.

چهارم: نمونه‌ای دیگر از صحیح بخاری

وَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى أَخْبَرَنَا هِشَامٌ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ، وَ أَخْبَرَنِي بْنُ طَاوُوسٍ عَنِ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ وَ نَسَوَاتِهَا تَنْطَفُ. قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ مَا تَرِينَ فَلَمْ يُجْعَلْ لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ. فَقَالَتْ: الْحَقُّ فَإِنَّهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ وَ أَحْشَى أَنْ يَكُونَ فِي احْتِيَاسِكَ عَنْهُمْ فُرْقَةٌ. فَلَمْ تَدْعُهُ حَتَّى ذَهَبَ. فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ، خَطَبَ مُعَاوِيَةَ. قَالَ: مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلْيُطَلِعْ لَنَا قَرْنَهُ فَلَنَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ وَ مِنْ أَبِيهِ. قَالَ حَبِيبُ بْنُ مَسْلَمَةَ: فَهَلَّا أَحْبَبْتَهُ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَحَلَلْتُ حُبُّوتِي وَ هَمَمْتُ أَنْ أَقُولَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَ أَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ؛ فَخَشِيتُ أَنْ أَقُولَ

٢٥. صحیح البخاری (دار ابن کثیر)، ج ٤، ص ١٣٨٧، ح ٤٦٢٩.

كَلِمَةً تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ وَ تَسْفِكُ الدَّمَ وَ يُحْمَلُ عَنِّي غَيْرُ ذَلِكَ؛ فَذَكَرْتُ
مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي الْجَنَانِ. قَالَ حَبِيبٌ: حُفِظَتْ وَ عُصِمَتْ.^{۲۶}

عبد الله ابن عمر می‌گوید روزی نزد خواهرم حفصه رفتم و دیدم او با کنیزانش گوشواره در گوش می‌کند. به او گفتم، حکومت مردم چنان شد که می‌بینی و به من چیزی از حکومت نرسید. حفصه در پاسخ گفت: نزد معاویه برو که آنان منتظر تو هستند؛ می‌ترسم اگر از آنان فاصله بگیری باعث تفرقه شود. حفصه این سخن را تکرار کرد تا ابن عمر نزد معاویه رفت. وقتی که مردم جمع شدند، معاویه سخنرانی کرد و گفت: هر کسی می‌خواهد درباره حکومت ما اشکالی بگیرد، باید در برابر ما بایستد! زیرا ما از او و پدرش (کنایه به عبد الله و عمر) سزاوارتر به خلافت هستیم. حبیب بن مسلمه از عبد الله بن عمر پرسید: چرا پاسخش را ندادی؟ عبد الله گفت: من از هدایای خویش گذشتم و خواستم به او بگویم که سزاوارتر بر این کار، کسی است که با تو و پدرت جنگید تا اسلام بیاورید! اما ترسیدم سخنی بگویم که سبب تفرقه بین مردم شده و خونریزی شوم و از سخن من برداشت دیگری کنند؛ لذا به یاد نعمت‌های بهشتی افتادم و سکوت کردم. حبیب گفت: از بلا حفظ شدی و از گناه به دور ماندی.

پنجم: گزارشی دیگر از صحیح بخاری

وَ قَالَ الْحَسَنُ: التَّقِيَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^{۲۷}

تقیه تا روز قیامت ادامه دارد.

ششم: مصنف ابن ابی شیبیه

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقٍ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: مَرَّ عَلَيْهِ وَ هُوَ بِالسَّلْسِلَةِ بِتَمَائِيلَ مِنْ صَفْرِ تُبَاعٍ^{۲۸}، فَقَالَ مَسْرُوقٌ: لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ سَفْصُ^{۲۹} لَعَرَمْتُهَا، وَ لَكِنِّي أَخَافُ أَنْ يُعَذِّبَنِي فَمَنْعَنِي،

۲۶. صحیح البخاری (دار الفکر)، ج ۴، ص ۱۵۰۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۱، ص ۱۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲۷. صحیح البخاری (دار الفکر)، ج ۶، ص ۲۵۴۵. در برخی منابع آمده: «قَالَ الْحَسَنُ: التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا تَقِيَّةَ فِي الْقَتْلِ.» (ن. ک: البحر المحیط، ج ۳، ص ۹۳)

۲۸. در نسخه «المبسوط»، «بَارِضِ هِنْدٍ» آمده؛ یعنی برای فروش به هند می‌فرستاد.

۲۹. در نسخه «المبسوط»، «يَقْتُلُنِي» آمده است.

وَاللَّهِ! مَا أَدْرَى أَىُّ الرَّجُلَيْنِ؛ رَجُلٌ قَدْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ أَوْ رَجُلٌ قَدْ آيَسَ
 مِنْ آخِرَتِهِ يَتَمَتَّعُ مِنَ الدُّنْيَا.^{۳۰}

معاویه بت‌هایی از طلا را برای فروش به هند فرستاد. در میانه راه، مسروق
 آن را دید و گفت: اگر می‌دانستم که معاویه به دلیل غرق کردن آن، مرا
 می‌کشد، آن را غرق می‌کردم؛ اما می‌ترسم مرا شکنجه کند. قسم به خدا
 نمی‌دانم معاویه کدام یک از این دو شخص است؛ شخصی که کارهای بد
 خود را نیک می‌پندارد و یا کسی که از آخرت ناامید شده و از دنیای خویش
 بهره می‌برد.

هفتم: گزارشی دیگر از مصنف ابن ابی شیبه

عَنْ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ حَذِيفَةَ عَلَى عُثْمَانَ فَقَالَ
 عُثْمَانُ لِحَذِيفَةَ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ قُلْتَ كَذَا وَ كَذَا؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهُ مَا قُلْتَهُ. فَلَمَّا
 خَرَجَ قَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: مَا لَكَ! فَلِمَ تَقُولُهُ مَا سَمِعْتِكَ تَقُولُ؟ قَالَ: إِنِّي
 أَشْتَرِي دِينِي بَعْضُهُ بِبَعْضٍ مَخَافَةَ أَنْ يَذْهَبَ كُلُّهُ.^{۳۱}

نزال بن سبره می‌گوید: ابن مسعود و حذیفه نزد عثمان رفتند. عثمان به
 حذیفه گفت: به من گزارش شده که تو چنین و چنان گفته‌ای؟ حذیفه گفت:
 به خدا قسم چنین سخنی نگفته‌ام! وقتی بیرون آمد، ابن مسعود به او گفت:
 تو را چه شده؟ چرا آن چه را خودم از تو شنیده بودم، انکار کردی؟ حذیفه
 گفت: من بخشی از دینم را فروختم تا بخش دیگر را حفظ کنم؛ زیرا ترس
 داشتم که همه آن را از دست بدهم.

این گزارش به صورت‌های مختلفی نقل شده است.^{۳۲}

هشتم: جامع البیان طبری

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدِ بْنِ الْعَوْفِيِّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ، حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنِي عَمِّي
 الْحُسَيْنُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - قَوْلُهُ: إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

۳۰. المصنف لابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۲۶۷؛ المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۶.

۳۱. المصنف لابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۶۴۳؛ المبسوط، ج ۳۰، ص ۲۱۴؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۷؛ المحصول، ج ۴، ص ۳۱۳؛
 المصنف لعبد الرزاق، ج ۶، ص ۴۷۴، ج ۳۳۰۵۰ و نیز ن. ک: حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۲، ص ۲۹۴؛
 المحاضرات و المحاورات، ص ۷۷؛ الفتاوی الکبری، ج ۶، ص ۱۲۷.

۳۲. ن. ک: المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۶؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۵۶؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۰۸.

تُقَاءَةً - : فَالْتَقِيَهُ بِاللِّسَانِ، مَنْ حُمِلَ عَلَىٰ أَمْرٍ يَتَكَلَّمُ بِهِ وَهُوَ مَعْصِيَةٌ لِلَّهِ
فَيَتَكَلَّمُ بِهِ مَخَافَةَ النَّاسِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَضُرُّهُ إِنَّمَا
التَّقِيَهُ بِاللِّسَانِ. ۳۳

ابن عباس ذیل آیه تقیه گفت: تقیه با زبان آن است که انسان وادار به سخنی شود که معصیت خداست؛ اما از ترس مردم آن را بگوید در حالی که قلب او به ایمان محکم شده است. این سخن، زبانی به او نمی‌رساند زیرا تقیه تنها به زبان بوده است.

همین سخن ابن عباس ذیل آیه، به شکل‌های دیگری هم گزارش شده است. ۳۴

نهم: المحلی ابن حزم

وَ قَدْ رَوَيْنَا مِنْ طَرِيقِ شُعْبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَيَّانَ يَحْيَىٰ بْنُ سَعْدَانَ التَّمِيمِيُّ
عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي الْحَارِثُ بْنُ سُوَيْدٍ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ
يَقُولُ: مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُكَلِّفَنِي كَلَامًا يَدْرَأُ عَنِّي سَوَاطِئَ أَوْ
سَوَاطِينَ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ. ۳۵

عبد الله مسعود می‌گفت: هیچ سلطانی نیست که مرا به سخنی وادار کند که آن سخن، یک یا دو شلاق را از من دور نماید، مگر اینکه آن سخن را بر زبان می‌آورم.

دهم: سیر اعلام النبلاء ذهبی

عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: وَجَّهَ عُمَرُ جَيْشًا إِلَى الرُّومِ. فَاسْتَرَوْا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ خُذَافَةَ.
فَذَهَبُوا بِهِ إِلَى مَلِكِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ: هَلْ
لَكَ أَنْ تَتَنَصَّرَ وَ أُعْطِيكَ نِصْفَ مَلِكِي؟ قَالَ: لَوْ أُعْطَيْتَنِي جَمِيعَ مَا تَمْلِكُ
وَ جَمِيعَ مَا تَمْلِكُ وَ جَمِيعَ مَلِكِ الْعَرَبِ مَا رَجَعْتُ عَنْ دِينِ مُحَمَّدٍ طَرْفَةً
عَيْنٍ. قَالَ: إِذَا أَقْتَلْتُكَ. قَالَ: أَنْتَ وَ ذَاكَ. فَأَمَرَ بِهِ فَصَلِبَ وَ قَالَ لِلرُّمَاءِ:
أَرْمُوهُ قَرِيبًا مِنْ بَدَنِهِ وَ هُوَ يَعْزُضُ عَلَيْهِ وَ يَأْبَى. فَأَنْزَلَهُ وَ دَعَا بِقَدَرٍ، فَصَبَّ
فِيهَا مَاءً حَتَّى احْتَرِقَتْ وَ دَعَا بِأَسِيرِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ فَأَمَرَ بِأَخْذِهِمَا

۳۳. جامع البيان، ج ۳، ص ۱۵۳ و نیز ن. ک: همان، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ تفسير القرآن العظيم، ج ۲، ص ۶۲۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۶.

۳۴. ن. ک: البحر المحیط، ج ۳، ص ۹۳.

۳۵. المحلی، ج ۸، ص ۳۳۶.

فَأَلْقَى فِيهَا وَ هُوَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ النَّصْرَانِيَّةَ وَ هُوَ يَأْبَى. ثُمَّ بَكَى فَقَبِلَ
 لِلْمَلِكِ: إِنَّهُ بَكَى. فَظَنَّ أَنَّهُ قَدْ جَزَعَ. فَقَالَ: رُدُّوهُ؛ مَا أَبْكَاك؟ قَالَ: قُلْتُ:
 هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ تَلْقَى السَّاعَةَ فَتَذْهَبُ فَكُنْتُ أَشْتَهِي أَنْ يَكُونَ بِعَدَدِ
 شَعْرَى أَنْفُسُ تُلْقَى فِي النَّارِ فِي اللَّهِ. فَقَالَ لَهُ الطَّاغِيَةُ: هَلْ لَكَ أَنْ تُقْبَلَ
 رَأْسِي وَ أُخْلِى عَنْكَ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: وَ عَنْ جَمِيعِ الْأَسَارَى؟ قَالَ: نَعَمْ.
 فَقَبِلَ رَأْسَهُ وَ قَدَّمَ بِالْأَسَارَى عَلَى عُمَرَ. فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ. فَقَالَ عُمَرُ: حَقٌّ
 عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يُقْبَلَ رَأْسَ ابْنِ حُدَافَةَ وَ أَنَا أَبَدُهُ فَقَبِلَ رَأْسَهُ.^{٣٦}

ابو رافع گفت: عمر لشکری را به جنگ روم فرستاد. در این جنگ عبد الله
 بن حذافه اسیر شد. آنها او را نزد پادشاه خود بردند و گفتند: این شخص از
 اصحاب محمد است. پادشاه به او گفت: آیا مسیحی می‌شوی تا من نیمی از
 املاکم را به تو ببخشم؟ او پاسخ داد: اگر همهٔ املاکت و همهٔ حکومتت و
 همهٔ حکومت عرب را به من بدهی، به اندازه چشم‌برهم‌زدنی از دین محمد
 بر نمی‌گردم. پادشاه گفت: پس تو را می‌کشم. ابن حذافه گفت: هر کار که
 می‌خواهی بکن. پادشاه دستور داد وی را به صلیب کشیده و به تیراندازان
 گفت: به اطراف و نزدیک وی تیر بزنید نه خود او و در همین حال به او
 می‌گفت: مسیحی شو؛ ولی او قبول نمی‌کرد. آنگاه او را پایین آورد و دستور
 داد تا ظرفی بیاورند و در آن آب بریزند تا بجوشد. سپس گفت تا دو اسیر از
 مسلمانان را بیاورند. یکی را در ظرف آب جوش انداختند و در همان حال
 آیین مسیحیت را به او عرضه کردند و نپذیرفت. ناگهان عبد الله به گریه
 افتاد. به پادشاه گفتند که او گریه می‌کند. پادشاه گمان کرد که وی ترسیده
 است. دستور داد تا او را از پای دیگ بازگردانند و به وی گفت: چرا گریه
 کردی؟ عبد الله پاسخ داد: تنها یک جان دارم که در لحظه‌ای از بدن خارج
 می‌شود. دوست داشتم به تعداد موهایم جان داشتم و در راه خدا همه را به
 آتش می‌انداختی. پادشاه گفت: آیا سرم را می‌بوسی تا آزادت می‌کنم؟ عبد
 الله گفت: آیا با این کار، همهٔ اسیران را آزاد می‌کنی؟ پادشاه گفت: بله. عبد
 الله سر او را بوسید و به همراه اسیران بر عمر وارد شد. سپس ماجرا را برای
 عمر تعریف کرد. عمر گفت: سزاوار است که هر مسلمانی سر ابن حذافه را
 ببوسد و من خود، این کار را آغاز می‌کنم. آنگاه خودش سر او را بوسید.

یازدهم: الاموال قاسم بن سلام

٣٦. سیر أعلام النبلاء، ج ٢، ص ١٤.

قال: حَدَّثَنَا مَرَّوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ حَسَّانِ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْكِنْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ عَنِ الزَّكَاةِ؟ فَقَالَ: إِدْفَعُهَا إِلَى وُلَاةِ الْأَمْرِ. فَلَمَّا قَامَ سَعِيدٌ تَبِعْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّكَ أَمَرْتَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى وُلَاةِ الْأَمْرِ وَهُمْ يَصْنَعُونَ بِهَا كَذَا وَ يَصْنَعُونَ بِهَا كَذَا؟ فَقَالَ: ضِعْهَا حَيْثُ أَمَرَكَ اللَّهُ سَأَلْتَنِي عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ فَلَمْ أَكُنْ لِأَخْبِرُكَ.^{۳۷}

حسان می‌گوید: از سعید بن جبیر درباره زکات پرسیدم؛ پاسخ داد: آن را به والیان حکومت بده. وقتی از مجلس خارج شد به دنبال او رفتم و گفتم: تو به من دستور دادی زکات را به والیان حکومت بدهم در حالی که آنها در راه نامشروع هزینه می‌کنند! او پاسخ داد: آن را در همان راهی مصرف کن که خداوند دستور داده است؛ تو در حضور مردم سؤال کردی و من نمی‌توانستم به تو پاسخ درست بدهم.

دوازدهم: طبقات المحدثین ابو الشیخ انصاری

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْأَزْهَرِ قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَوْشَبٍ عَنِ مَكْحُولٍ قَالَ: ذَلَّ مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ.^{۳۸}

مکحول گفت: کسی که تقیه نداشته باشد دلیل می‌شود.

سیزدهم: انساب الاشراف بلاذری

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّورَقِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْمُنْقَرِي حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ أَبُو عُبَيْدَةَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ذَكْوَانَ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى الْحِجَاكِجِ الْبَصْرَةِ، وَ قَدِمَ عَلَيْهِ قُرْأٌ مِنَ الْمَدِينَةِ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فِيهِمْ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ عَوْفٍ ... وَ جَعَلَ الْحِجَاكِجُ يَذَاكِرُهُمْ وَ يَسْأَلُهُمْ عَنْ ذِكْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَتَالَ مِنْهُ وَ نَلْنَا مُقَارِبَةً لَهُ وَ فَرَقْنَا مِنْهُ وَ مِنْ شَرِّهِ.^{۳۹}

شعبی گفت: در بصره نزد حجاج رفتیم. عده‌ای از قاریان مدینه از فرزندان مهاجر و انصار نیز آمده بودند که در بین آنها ابو سلمه فرزند عبد الرحمن

۳۷. الاموال، ج ۱، ص ۶۸۴، ح ۱۸۱۳؛ الفقیه و المتفق، ج ۲، ص ۴۱۵؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳۸. طبقات المحدثین، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳۹. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۳۱۵؛ احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳۴۶.

بن عوف بود ... حجاج با آنان مشغول گفتگو بود تا اینکه از علی بن ابی طالب علیه السلام سخن به میان آمد. حجاج به علی دشنام داد! ما نیز به خاطر نزدیک شدن به او و ترس از شرش به علی دشنام دادیم.

چهاردهم: تهذیب الکمال مزى

عَنْ يُونُسَ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الْحَسَنَ، قُلْتُ: يَا أَبَا سَعِيدٍ إِنَّكَ تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّكَ لَمْ تُدْرِكْهُ؟ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ، وَ لَوْلَا مَنَزِلَتَكَ مِنِّي مَا أَخْبَرْتُكَ. إِنِّي فِي زَمَانٍ كَمَا تَرَى - وَ كَانَ فِي عَمَلِ الْحَجَّاجِ - كُلِّ شَيْءٍ سَمِعْتَنِي أَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَهَوَّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، غَيْرَ آتَى فِي زَمَانٍ لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أذْكَرَ عَلِيًّا.^{٤٠}

یونس بن عبید می گوید: از حسن بصری پرسیدم: ای اباسعید، چگونه تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنی در حالی که آن حضرت را ندیده ای؟ پاسخ داد: ای فرزند برادر، از من چیزی پرسیدی که تاکنون کسی از من سؤال نکرده بود. اگر جایگاه تو نزد من نبود، پاسخت را نمی دادم. ما در زمانی هستیم که می بینی - در آن زمان، حجاج، حاکم بود - هر مطلبی می شنوی که من می گویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، آن را از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده ام؛ اما من در زمانی هستم که نمیتوانم نام علی علیه السلام را بر زبان بیاورم.

پانزدهم: تفسیر قرطبی

وَ قَالَ إِدْرِيسُ بْنُ يَحْيَى: كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ يَأْمُرُ جَوَاسِيسَ يَتَجَسَّسُونَ الْخَلْقَ يَأْتُونَهُ بِالْأَخْبَارِ. قَالَ: فَجَلَسَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فِي خَلْقَةٍ رَجَاءِ بْنِ حَيَاةٍ^{٤١} فَسَمِعَ بَعْضُهُمْ يَقَعُ فِي الْوَلِيدِ. فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا رَجَاءُ أَدُكِرُ بِالسَّوِّءِ فِي مَجْلِسِكَ وَ لَمْ تَغَيِّرْ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ: قُلْ: أَلَلَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قَالَ: أَلَلَّهُ الَّذِي لَا

٤٠. تهذیب الکمال، ج ٦، ص ١٢٤.

٤١. وی از بزرگان تابعان بود. ذهبی از او با عناوینی چون «أَخَذَ أَيْمَةَ التَّابِعِينَ»، «وَتَقَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ» و «سَيِّدُ أَهْلِ الشَّامِ» یاد می کند. (ن. کت تاریخ الاسلام، ج ٧، ص ٣٦١).

إِلَهَ إِلَّا هُوَ. فَأَمَرَ الْوَلِيدُ بِالْجَاسُوسِ فَضَرَبَهُ سَبْعِينَ سَوْطًا. فَكَانَ يَلْقَى رَجَاءَ فَيَقُولُ: يَا رَجَاءُ بِكَ يَسْتَقِي الْمَطْرُ وَ سَبْعُونَ سَوْطًا فِي ظَهْرِي؟ فَيَقُولُ رَجَاءُ: سَبْعُونَ سَوْطًا فِي ظَهْرِكَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يُقْتَلَ رَجُلٌ مُسْلِمًا.^{۴۲}

ادریس بن یحیی می گوید ولید بن عبد الملک به جاسوسانش دستور داد تا از مردم جاسوسی کنند. یکی از این جاسوسان در جلسه رجاء بن حیاة حاضر بود که شخصی به ولید دشنام داد. او این خبر را به ولید رساند. ولید به رجاء گفت: در حضور تو به من دشنام داده اند و تو پاسخی نداده ای؟ رجاء گفت: ای امیر مومنان چنین نبوده است. ولید گفت: به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند بخور. رجاء گفت: به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند می خورم. ولید دستور داد تا به جاسوس هفتاد ضربه شلاق بزنند. پس از آن، جاسوس، رجاء را دید و گفت: ای رجاء، چه طور است که به دعای تو باران می بارد، اما من به خاطر تو هفتاد ضربه شلاق خوردم؟ او نیز پاسخ داد: تو هفتاد ضربه شلاق بخوری بهتر از آن است که مسلمانی کشته شود.

شانزدهم: الذاکبیا ابن جوزی

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ: أَلَا أَنْبِتُكُمْ بِعَلَامَةِ الْعَاقِلِ؟ يَتَوَاضَعُ لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لَا يَزِرِي بِمَنْ دُونَهُ وَ يُمْسِكُ الْفَضْلَ مِنْ مَنطِقِهِ، يُخَالِقُ النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَ يَحْتَجِزُ الْإِيمَانَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ هُوَ يَمْشِي فِي الدُّنْيَا بِالتَّقِيَّةِ وَ الْكَيْتْمَانِ.^{۴۳}

ابورداء گفت: آیا علامت عاقلان را به شما بگویم؟ عاقل کسی است که برای بالاتر از خود، تواضع می کند و به پایین تر از خود، ستم نمی کند؛ اضافه سخن خویش را نگاه می دارد؛ با مردم متناسب با اخلاقشان برخورد می کند؛ ایمان را بین خود و پروردگارش حفظ می نماید و در دنیا با تقیه و کتمان زندگی می کند.

۴۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۹۰. قرطبی این جریان را ذیل آیه «إِلَّا مَنْ أٰكْرَهٗ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنُّ بِالْإِيمَانِ.» آورده که دلالت بر مشروعیت تقیه دارد.

۴۳. الذاکبیا، ج ۱ ص ۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۷، ص ۱۷۵.

وَ قَالَ قَتَادَةُ: إِذَا كَانَ الْكُفَّارُ غَالِبِينَ أَوْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُونَ فِي قَوْمٍ كُفَّارٍ
فَيَخَافُونَهُمْ، فَلَهُمْ أَنْ يُحَالِفُوهُمْ وَ يُدَارُوهُمْ دَفْعًا لِلشَّرِّ وَ قَلْبُهُمْ مُطْمَئِنٌّ
بِالْإِيمَانِ.^{٤٤}

قتاده گفت: وقتی کفار بر مسلمانان پیروز شوند، یا مؤمنان در بین گروهی
کافر باشند و بترسند، می‌توانند با آنان هم‌پیمان شده و مدارا نمایند تا شر
آنها را از خویش دفع کنند؛ به شرطی که قلبشان با ایمان محکم شده باشد.

هجدهم: گزارش دیگر از البحر المحيط اندلسی

وَ قَالَ مَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ مُجَاهِدٌ: كَانَتْ التَّقِيَّةُ فِي جِدَّةِ الْإِسْلَامِ قَبْلَ
اسْتِحْكَامِ الدِّينِ وَ قُوَّةِ الْمُسْلِمِينَ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ أَعَزَّ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ أَنْ
يَتَّقَوْهُمْ بِأَنْ يَتَّقُوا مِنْ عَدُوِّهِمْ.^{٤٥}

معاذ بن جبل و مجاهد گفته‌اند تقیه در آغاز اسلام، پیش از استحکام دین و
توانایی مسلمانان بود؛ اما امروز که خداوند مسلمانان را عزت داده، باید از
تقیه نزد دشمنان پرهیز کنند.

بررسی گفتار و کردار صحابه و تابعان نشان می‌دهد که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله با
هر اعتقاد و تفکری، حکم تقیه را دانسته و به آن عمل می‌کردند.

نتیجه

حجم گسترده‌ای از گزارش‌های مرتبط با تقیه در منابع اهل سنت وجود دارد. این گزارش‌ها با
کلیدواژه‌های مختلفی قابل دستیابی است که پژوهش حاضر، تنها نمونه‌هایی از آن را نشان داده است.
با بررسی این روایات، مشروعیت تقیه بر پایه قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره صحابه
و تابعان، روشن می‌شود. حتی بخاری در صحیح خود، بابی با عنوان «کتاب الاکراه» آورده است.

٤٤. البحر المحيط، ج ٣، ص ٩٣؛ الکشف و البیان، ج ٣، ص ٤٨؛ معالم التنزیل، ج ١، ص ٤٢٨.

٤٥. البحر المحيط، ج ٣، ص ٩٣؛ الکشف و البیان، ج ٣، ص ٤٩؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ١، ص ٢٣٨؛ معالم التنزیل فی
تفسیر القرآن، ج ١، ص ٤٢٨.

منابع

١. قرآن كريم، ترجمه محمد مهدي فولادوند، تحقيق هيات علمي دار القرآن الكريم، تهران، دار القرآن الكريم، اول، ١٤١٥ق.
٢. الابانة الكبرى، ابن بطة العكبري، تحقيق احمد فريد مزيدى، بيروت، دار الكتب العلميّه، اول، ١٤٢٢ق.
٣. احكام القرآن، احمد بن علي جصاص، تحقيق محمد صادق قمحاوي، بيروت، دار احياء التراث العربي، اول، ١٤٠٥ق.
٤. احياء علوم الدين، ابوحامد محمد بن محمد غزالي، بيروت، دار المعرفه.
٥. الالذكياء، عبد الرحمن بن علي ابن جوزي، مكتبة الغزالي.
٦. اعلام الموقعين عن رب العالمين، محمد بن ابي بكر زرعى دمشقى، تحقيق محمد عبد السلام ابراهيم، بيروت، دار الكتب العلميّه، اول، ١٤١١ق.
٧. الامثال فى الحديث النبوى، عبدالله بن حبان (ابو الشيخ اصفهاني)، تحقيق عبد العلي بن عبد الحميد، الدار السلفيه، اول، ١٤٠٢ق.
٨. الاموال، ابو عبيد قاسم بن سلام، تحقيق خليل محمد هراس، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ق.
٩. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، بيروت، مؤسسة الاعلمي.
١٠. انوار البروق فى انواء الفروق، احمد بن ادريس قرافي، بيروت، عالم الكتب.
١١. البحر المحيط فى التفسير، ابو حيان محمد بن يوسف اندلسى، تحقيق صدقى محمد جميل، بيروت، دار الفكر، اول، ١٤٢٠ق.
١٢. البداية و النّهاية، اسماعيل بن عمر ابن كثير دمشقى، بيروت، مكتبة المعارف.
١٣. البصائر و الذخائر، ابوحيان توحيدى، تحقيق و داد القاضى، بيروت، دار صادر، اول، ١٤٠٨ق.
١٤. تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبة الدينورى، بيروت، دار الكتب العلميّه.
١٥. تذكرة الحفاظ، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، بيروت، دار الكتب العلميّه، اول.
١٦. تعليق التعليق، ابن حجر عسقلانى، تحقيق سعيد عبد الرحمن قرقى، بيروت، المكتب الاسلامى، اول، ١٤٠٥ق.
١٧. تفسير القرطبي (الجامع لاحكام القرآن)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
١٨. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، محمد بن عمر فخر رازى، بيروت، دار احياء التراث العربى، سوم، ١٤٢٠ق.
١٩. التّقيّة فى الفكر الاسلامى، مركز الرّساله، قم، مهر، اول، ١٤١٩ق.
٢٠. تهذيب تاريخ مدينة دمشق، على بن حسن ابن عساكر، تهذيب عبد القادر بدران، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٧ق.

۲۱. تهذيب الكمال، يوسف بن عبد الرحمن مزى، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرساله، اول، ۱۴۰۰ق.
۲۲. جامع الاحاديث، عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى، تحقيق عباس احمد صقر و احمد عبد الجواد، مكه، المكتبة التجاربه، اول، ۱۴۱۴ق.
۲۳. جامع البيان فى تفسير آى القرآن، محمد بن جرير طبرى، بيروت، دار المعرفه، اول، ۱۴۱۲ق.
۲۴. جامع بيان العلم و فضله، يوسف بن عبد البر نمرى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۳۹۸ق.
۲۵. الحلهم، ابوبكر ابن ابى الدتيا، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ۱۴۱۴ق.
۲۶. حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانى، مصر، نشر السعاده، ۱۳۹۴ق.
۲۷. الدر المنثور فى تفسير المأثور، عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، ۱۴۰۴ق.
۲۸. الزهد الكبير، احمد بن حسين بيهقى، تحقيق عامر احمد حيدر، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه.
۲۹. الزهد، هناد بن سرى كوفى، تحقيق عبد الرحمن عبد الجبار فريوائى، كويت، دار الخلفاء، اول.
۳۰. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابن ماجه القزوينى، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار الفكر.
۳۱. السنن الكبرى، احمد بن حسين بيهقى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، مكه، دار الباز، ۱۴۱۴ق.
۳۲. سنن النسائى، احمد بن شعيب نسائى، تحقيق عبد الغفار سليمان بندارى و سيد كسروى حسن، بيروت، دار الكتب العلميه، اول، ۱۴۱۱ق.
۳۳. سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، تحقيق شعيب ارناؤوط و محمد نعيم عرقسوسى، بيروت، مؤسسه الرساله، نهم، ۱۴۱۳ق.
۳۴. شعب الايمان، احمد بن حسين بيهقى، تحقيق محمد سعيد بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب العلميه، اول، ۱۴۱۰ق.
۳۵. صحيح ابن خزيمة، محمد بن خزيمة، تحقيق محمد مصطفى اعظمى، بيروت، المكتب الاسلامى، اول، ۱۳۹۰ق.
۳۶. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق مصطفى ديب البغا، بيروت، دار ابن كثير، سوم، ۱۴۰۷ق.
۳۷. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق صدقى جميل عطّار، بيروت، دار الفكر، اول.
۳۸. صحيح مسلم، محمد بن مسلم نيشابورى، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار احياء التراث العربى، اول.

۳۹. الطبقات الكبرى، ابن سعد، بيروت، دار صادر.
۴۰. طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليها، عبد الله بن محمد بن حيان (ابو الشيخ انصاري)، تحقيق عبد الغفور عبد الحق بلوشي، بيروت، مؤسسة الرسالة، دوم، ۱۴۱۲ق.
۴۱. الفتاوى الكبرى، احمد بن عبد الحليم ابن تيميه، تحقيق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميّه، ۱۴۰۸ق.
۴۲. فتح الباري، ابن حجر عسقلاني، بيروت، دار المعرفة.
۴۳. الفقيه و المتفقه، احمد بن علي (خطيب بغدادى)، تحقيق ابو عبد الرحمن عادل بن يوسف غرازي، عربستان، دار ابن الجوزى، دوم، ۱۴۲۱ق.
۴۴. قوت القلوب فى معامله المحبوب، ابوطالب مكى، تحقيق باسل عيون سود، بيروت، دار الكتب العلميّه، اول، ۱۴۱۷ق.
۴۵. الكشف و البيان عن تفسير القرآن، احمد بن ابراهيم ثعلبى، بيروت، دار احياء التراث العربى، اول، ۱۴۲۲ق.
۴۶. كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، على متقى هندى، تحقيق بكرى حيانى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۴۷. لباب التأويل فى معانى التنزيل، على بن محمد بغدادى، تحقيق محمد على شاهين، بيروت، دار الكتب العلميّه، اول، ۱۴۱۵ق.
۴۸. مباني الفقه الفعّال فى القواعد الفقهيّة الاساسيّة، على اكبر سيفى مازندراني، قم، جامعه مدرّسين، اول، ۱۴۲۸ق.
۴۹. المبسوط، محمد بن احمد سرخسى، دار المعرفة، بيروت.
۵۰. المجتبى من السنن (السنن الصغرى)، احمد بن شعيب نسائى، تحقيق عبد الفتاح ابو غده، حلب، مكتب المطبوعات الاسلاميه، دوم، ۱۴۰۶ق.
۵۱. مجموعه مباحث رجالى استاد سيد جواد شيبيرى، نسخه دست‌نويس، كتابخانه مركز تخصصى حديث حوزه.
۵۲. المحاضرات و المحاورات، عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى، يحيى جبورى، بيروت، دار الغرب الاسلامى، اول، ۱۴۲۴ق.
۵۳. المحصول، محمد بن عمر (فخر رازى)، تحقيق طه جابر فياض علوانى، بيروت، مركز الرسالة، دوم، ۱۴۱۱ق.
۵۴. المحلّى بالآثار، احمد بن سعيد بن حزم اندلسى، بيروت، دار الفكر.
۵۵. المستدرک على الصحّاحين، محمد بن عبد الله (حاكم نيشابورى)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميّه، اول، ۱۴۱۱ق.

۵۶. مسند احمد، احمد بن حنبل، بيروت، دار صادر.
۵۷. مسند البزار (البحر الزّخّار)، ابوبكر بزار، تحقيق محفوظ الرّحمن زين الله، مدينه، مكتبة العلوم و الحكم، اول، ۱۴۱۸ق.
۵۸. المصنّف فى الاحاديث و الآثار، عبد الله بن محمّد ابن ابى شيبة الكوفى، تحقيق كمال يوسف حوت، رياض، مكتبة الرشد، اول، ۱۴۰۹ق.
۵۹. المصنّف، عبد الرزّاق صنعانى، تحقيق حبيب الرّحمن اعظمى، بيروت، المكتب الاسلامى، دوم، ۱۴۰۳ق.
۶۰. معالم التّنزيل فى تفسير القرآن، حسين بن مسعود بغوى، بيروت، دار احياء التّراث العربى، اول، ۱۴۲۰ق.
۶۱. المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق طارق بن عوض الله بن محمّد، عبد المحسن بن ابراهيم حسينى، قاهره، دار الحرمين، ۱۴۱۵ق.
۶۲. مغانى الاخيار فى شرح اسامى رجال معانى الآثار، محمود بن احمد عينى، تحقيق محمّد حسن محمّد، بيروت، دار الكتب العلميه، اول، ۱۴۲۷ق.
۶۳. مفهوم التّقيه فى الفكر الاسلامى، هاشم موسى، بيروت، نشر الغدير.
۶۴. مكارم الاخلاق و معاليها، محمّد بن جعفر خرائطى، تحقيق ايمن عبد الجابر بحيرى، قاهره، دار الآفاق العربيه، اول، ۱۴۱۹ق.
۶۵. منهاج السنّة النبويّة، احمد عبد الحلّيم ابن تيميه، تحقيق محمّد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه، اول، ۱۴۰۶ق.
۶۶. نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، محسن بن على تنوخى بصرى، بيروت، دار الكتب العلميه، اول، ۱۴۲۴ق.
۶۷. نيل الاوطار، محمّد بن على شوكانى، بيروت، دار الجيل، ۱۹۷۳م.
۶۸. الورع، احمد حنبل، ابو عبد الله احمد بن محمّد بن حنبل، تحقيق سمير بن امين زهيرى، رياض، دار الصّميّعى، اول، ۱۴۱۸ق.